



پاتریک مک دانل  
نیلوفر تیموریان

نام این پسر هنر است.



هنر و هنرش



این یکی هم هنر است.



می بینی ... آن دو همیشه با هم هستند.



وقتی هنر نقاشی می کند



لطفاً، از سر راهش کنار بروید.



او زیگ زیگ می رود.



و حسابی کیف می کند.



زاگ زاگ برمی گردد.





دیگر جلوی او را نمی توان گرفت.

وقتی چیزی به فکر هنر می رسد،

موج‌دار،



او خط‌های راست،





قرمز

زرد

آبی



و گردی‌های رنگی می‌کشد.



رنگ‌ها را می‌پاشد



و با هم قاطی می‌کند.



تا این که پیچ پیچی ترین خط را می کشد.

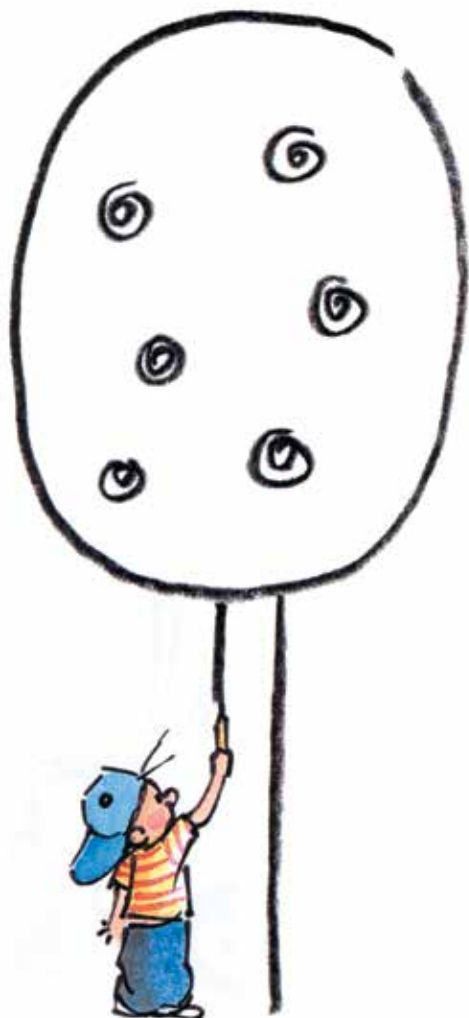


هنر دوباره به کاغذ سفیدی نگاه می کند  
و فکرش را به کار می اندازد.

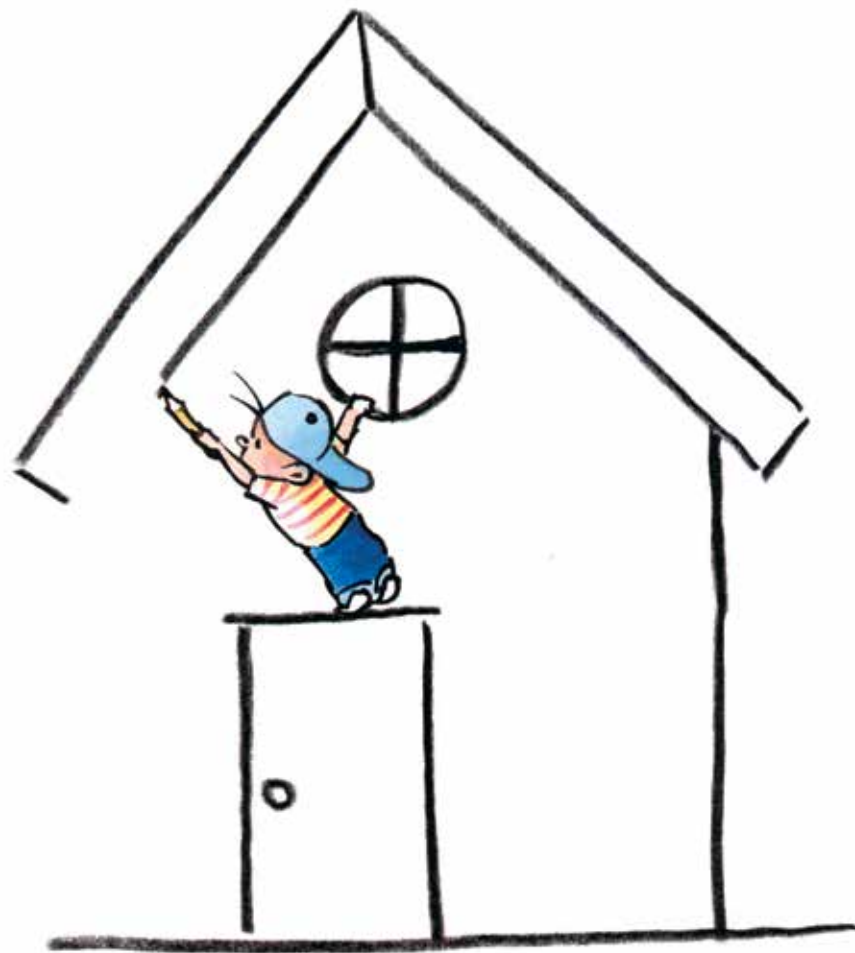


پس او یک آدمک می کشد.

با یک درخت،



این آدمک خانه می خواهد



یک ماشین باحال،

یک سگ،

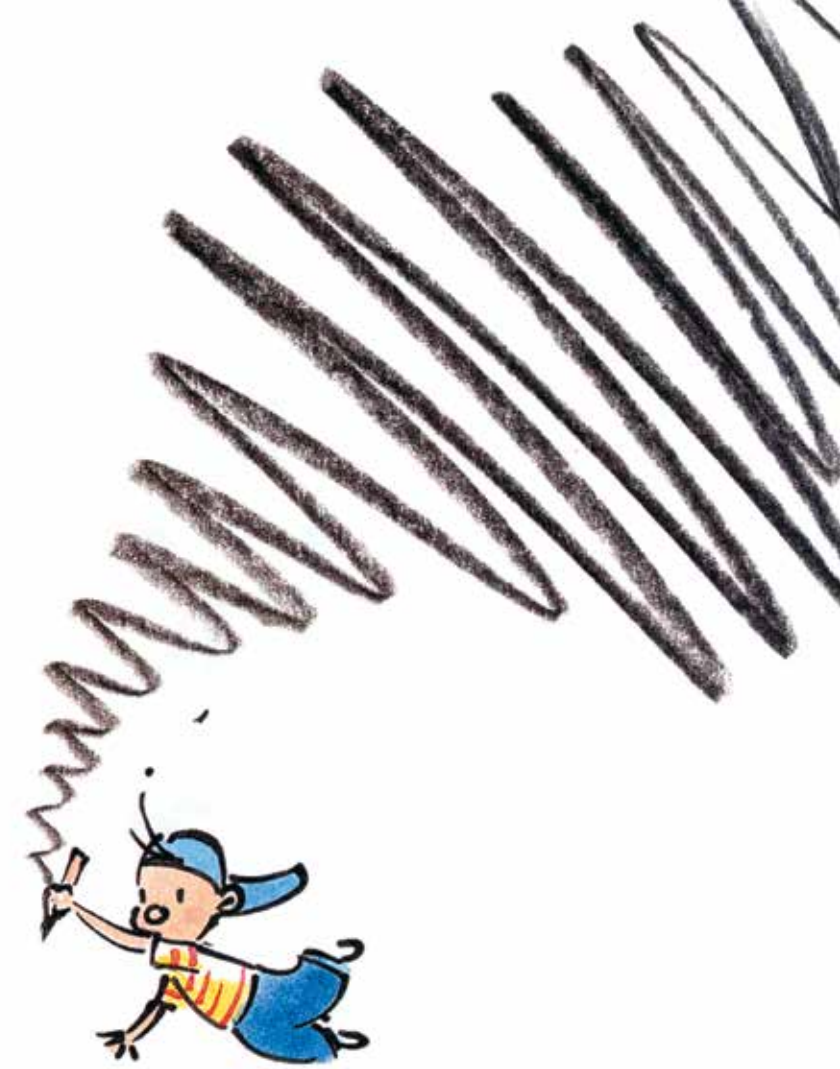
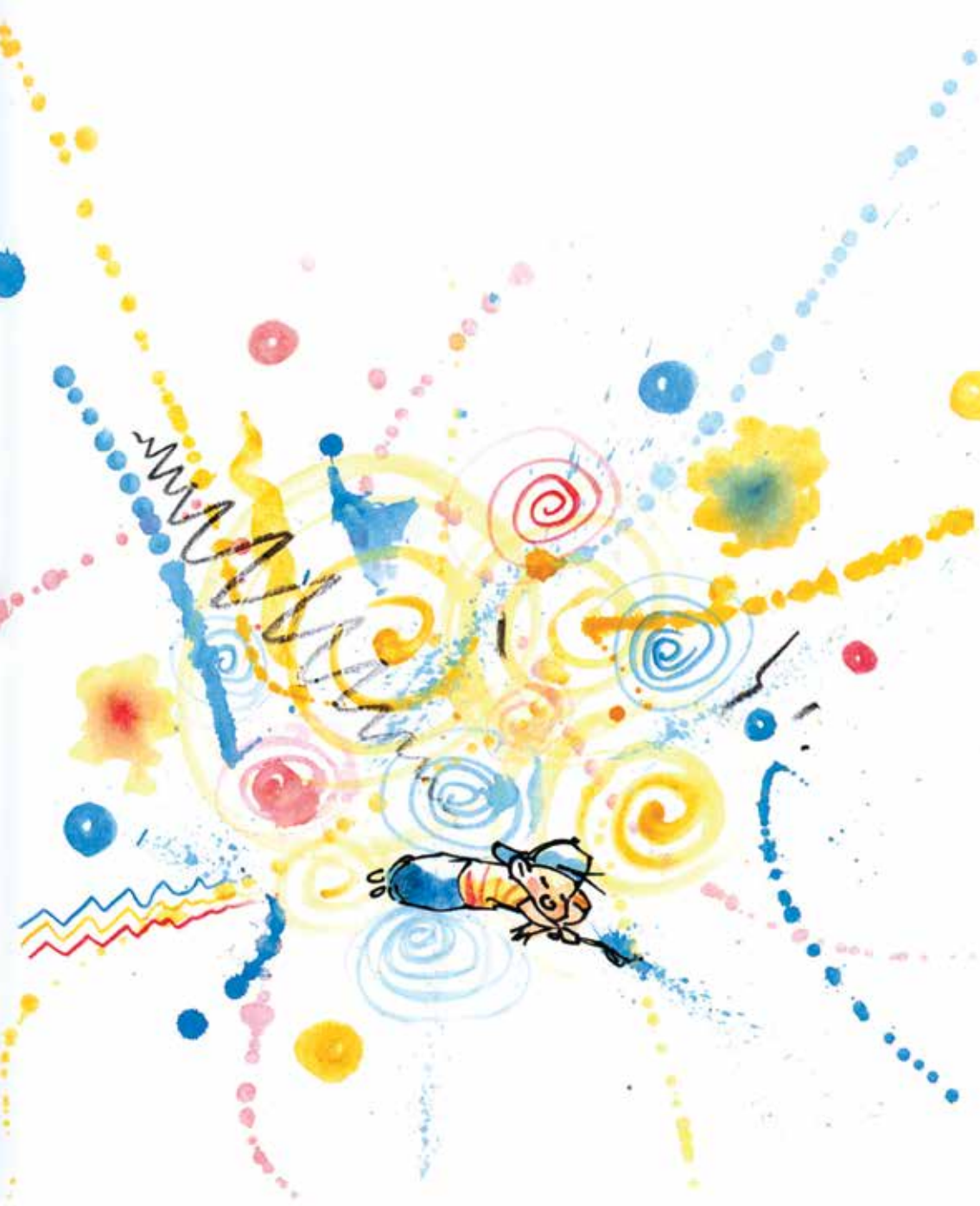




و هزارها ستاره‌ی درخشان

یک ماه





هنر آن قدر نقاشی می کشد و می کشد  
تا تالایی می افتد و خوابش می برد.





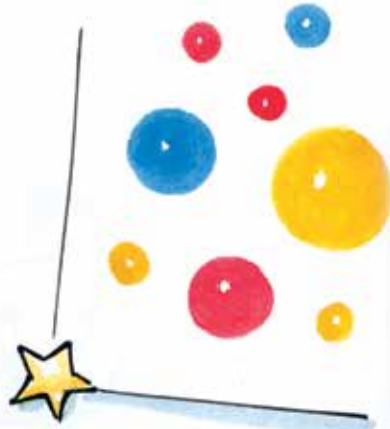
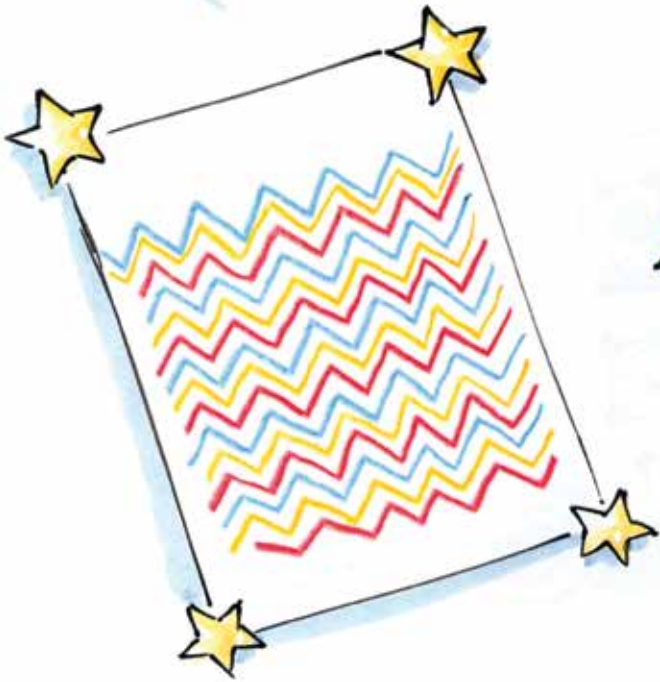
هییس...  
حالا که هنر خوابش برده،  
بیااید نقاشی‌هایش را تماشا کنیم.



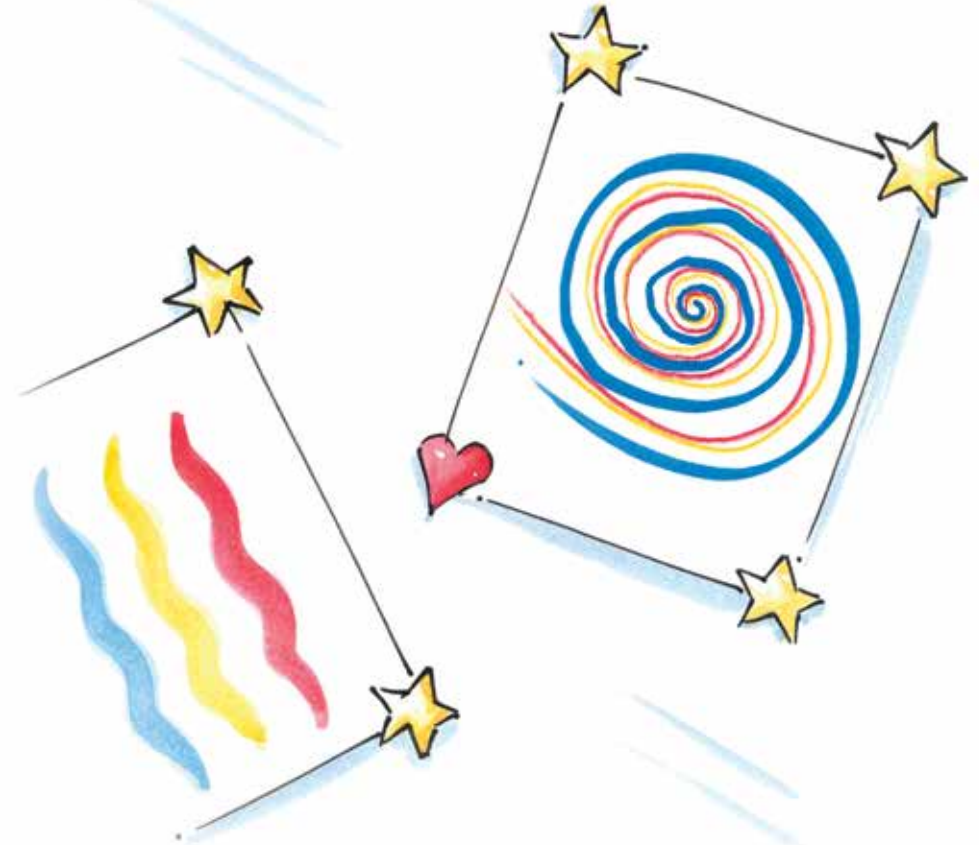


یک کمی بعد...  
وقتی هنر بیدار می شود،

هنرش را می بیند که با ستاره هایی آهن ربایی و قلبی قرمز  
به در یخچال چسبیده اند.



آنها را مادر چسبانده،





چون او عاشق هنر است.